

### متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام عليكم استاد خدا قوت. ببخشید آیه «اهدنا الصراط المستقیم» رو داشتیم توی المیزان میخوندم بعد یکسری سوالات و نکاتی به ذهنم خورد و نوشتم. حالا گفتم با شما در میون بزارم ببینم به نظر شما چجوریه : ۱. خدا توی سوره حمد که میخواد به بندش تعلیم بده چجوری منو عبادت کن و ازمن چی بخواه، میاد میگه بگو اهدنا الصراط المستقیم. خیلی جالبه خدا میاد میگه اهدنا الصراط. میگه خدایا منو بندازم تو مسیر، نمیکه مثلا برسونم به مقصد یا برسونم به خودت. انگار یه سری توی این مسیر هست. انگار خود مسیر مهمه. خدا تو مسیر انگار پیدا میشه نه اینکه خدا نشسته باشه ته یه جاده منتظر ما. خدا توی همین طی کردن جاده پیداش میشه. اربعین هم انگار همینه. اینجوری نیست که تو بری که فقط برسی به کربلا! خب اگه فقط رسیدن به کربلا مهم بود که با ماشین می رفتی سریعتر هم می رسیدی ولی میگی نه برو بابا گور ماشین و پا درد. من باید پیاده برم. اصلاً پیاده روی شه که حال می ده. ما همیشه در راهیم. اگر فقط به مقصد توجه کنیم اشتباست و خود مسیر را فراموش می کنیم. خیلی جالبه که خدا داره میگه به بنده اش که تو از من بخواه که تو رو بندازم تو این مسیر. نمیکه خدایا منو برسون به خودت. میگه راهو بهم نشون بده. اصلاً انگار مقصد مهم نیست. راه مهمه. اربعین، پیاده روی مهمیه. این که تو برسی به کربلا یا نه مهم نیست. چون امام حسین تو کربلا نیست. امام حسین تو راه پیاده رویه. ما امام حسین رو تو راه میتونیم پیدا کنیم و به تبعش خدا رو هم تو راه میتونی پیدا کنی نه اینکه ته این راه خدا نشسته باشه منتظر ما و وقتی ما به اون نقطه برسیم دیگه تموم بشه. نه اتفاقاً اگه بخوای برسی به ته مسیر و خدا رو پیدا کنی اصلاً پیداش نمی کنی. اگه بخوای خدا رو پیدا کنی باید توی خود مسیر دنبالش بگردی. در واقع یه جورایی مقصد تو خود مسیره نه وقتی مسیر تموم بشه برسیم به مقصد. در راه علم هم همینه. ما اگه دنبال نتیجه باشیم و اینکه این مسئله رو حل کنیم اصلاً جلو نمیریم و پیشرفت نمی کنیم. چون می گیم خب این مسئله رو بده این کامپیوتر حل میکنه دیگه برات. در صورتی که توی خود این مسیر علمه که تو خودت رو پیدا می کنی و علم رو جلو می بری. دانشمندان خودشون رو تو علم پیدا می کردن که میتونستن علم رو جلو ببردن و تازه حتی اگه بخوای خدا رو هم پیدا کنی باید تو همین مسیر دنبالش بگردی. تو مسیر علم، تو مسیر رشد، تو مسیر قرآن. انگار ما تو هرچیزی بخوایم خدا رو پیدا کنیم باید تو مسیرش خدا رو پیدا کنیم. حالا آیا واقعا اینطوریه یا نه؟ چون «الی الله تصیر الامور» یا «کادح الی ربک» یجورایی انگار داره میگه ته مسیر خداست ولی این مسیر که انگار ته نداره؟! ۲. این اهدنا الصراط آیا همونه که میگه «تو پای به راه در نه و هیچ مپرس / خود راه بگویدت که چون باید

رفت؟» مسیر انقلاب و مسیر انجام وظیفه ما برای انقلاب اسلامی چجوریه؟ انگار باید با همین اتفاقاتی که برام میوفته و کارایی که خدا میزاره جلو پام برم جلو تا خدا خودش راه رو روشن کنه که کجا باید بریم و چجوری باید بریم . من الان افتادم تو یه مسیر که نه میدونم کجا دارم میرم نه میدونم چجوری دارم میرم ولی دارم میرم و میدونم که باید برم! حضرت آقا خودشون چجوری زندگی کردن؟ آقا از همون اول هدف گذاشته بودند یا چیده بودند که من میخوام رهبر بشم و برم برنامه ریزی بکنم بینم چی نیاز دارم و برم جلو تا برسم به هدفم؟ انگار نه، رهبری رو خدا رهبر کرد چون جاش اونجا بود و آقا خودش کاری نکرد بلکه خودش رو داد دست خدا و هر کاری خدا می‌گذاشت جلو پاش رو به بهترین وجه انجام می‌داد تا خدا راه رو براشون باز کرد. اگه رهبری برنامه چیده بود و گفته بود من باید از همه کارام بزنم و بشینم این برنامه رو برم جلو تا برسم به این هدف اصلا نمی‌رسید شاید. یا اگر می‌رسید بعد مغرور می‌شد که من خودم اومدم تا اینجا! یا آنجایی که پدرشون گفتن بیا مشهد پیشم میتونستن به پدرشون بگن من برنامه ریختم که باید برسم به این نقطه و نباید توی این مسیرم وقفه ایجاد بشه. بابا خودت یه کاریش بکن من نمیتونم بیام! در صورتی که بلند میشن میرن پیش پدر و هر چیزی که دارن از همینه که این رو درک کردن انگار که ما تو یه مسیریم و این نیست که خب بیایم یه هدف معلوم کنیم و از همه اتفاقات دور و برمون رو برگردونیم و فقط به هدفمون نگاه کنیم. ما اگه بخوایم یه هدف بزاریم و بگیم فعلا همه چیز رو بریز دور تا برسیم به مقصد اشتباست. مسیر مهمه! اینطوری ما مسیر رو یادمون میره! ولی توی این مسیر اولاً: باید از خدا بخوایم تا ما رو بندازه تو مسیر ثانیاً: باید توجهت به «انعم الله علیهم» باشه انگار تا خدا راه رو برات باز کنه! انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین. باید در افق رهبری و شهدا حرکت کنیم تا خود راه بگویدت که چون باید رفت این درسته آیا؟

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: «چه خوش صید دلم کردی، بنازم چشم مستت را / که کس آهوی وحشی را از این خوشتر نمی‌گیرد». تنها می‌توانم عرض کنم آفرین به این نحوه نگاه نسبت به حضوری که ما باید در این عالم نسبت به خود و نسبت به حقیقت داشته باشیم و در عالم انتظار، متوجه باشیم در مسیر، آری! در مسیر است که ما نسبت به حقیقت گشوده می‌شویم و حقیقت نیز نسبت به ما گشوده می‌گردد و بودن خود را در آغوش حقیقت و حقیقت را در هستی خود احساس می‌کنیم. همه مشکل بشر امروز آن است که گمان می‌کند حقیقت، اُبزه‌ای است که بیرون از خودمان باید در آن دوره‌های دور به او برسیم. در حالی که «معشوق همین جاست همین جاست». به گفته جناب فیض کاشانی

گفتم رخت ندیدم گفتا ندیده باشی

گفتم ز غم خمیدم گفتا خمیده باشی

گفتم ز گلستانت گفتا که بوی بردی  
گفتم گلی نچیدم گفتا نچیده باشی  
گفتم ز خود بریدم آن باده تا چشیدم  
گفتا چه زان چشیدی از خود بریده باشی  
گفتم لباس تقوی در عشق خود بریدم  
گفتا به نیک نامی جامه دریده باشی  
گفتم که در فراقِ بس خونِ دل که خوردم  
گفتا که سهل باشد جورم کشیده باشی  
گفتم جفات تا کی گفتا همیشه باشد  
از ما وفا نیاید شاید شنیده باشی  
گفتم شراب لطف آیا چه طعم دارد  
گفتا گهی ز قهرم شاید مزیده باشی  
گفتم که طعم آن لب گفتا ز حسرت آن  
جان بر لبِت چه آید شاید چشیده باشی  
گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی  
گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی  
خود را اگر نه بینی از وصل گل بچینی  
کار تو فیض اینست خود را ندیده باشی

آری! «گفتا که نیک بنگر، شاید رسیده باشی». نسبت ما با حقیقت، همیشه همین‌طور بوده و هست.

همراهی با آنچه گفتید بیش از آنی است که بنده عرض کردم. عرایضی تحت عنوان «انقلاب اسلامی،

انتظار، وارستگی» در حال تنظیم است. امید است که در آن متون بتوانیم با همدیگر گفتگویی داشته باشیم. موفق باشید